

آخرین یادگاری پدر

هانیه با این تماس دل نگران شد. شروع کرد به زنگ ردن مادر، برادر و پدرش. هیچ کس جواب نمی داد: «در این یک ساعت ونیم بارها فرم و زنده شدم. دل توی دلم نبود که صدای جیغ و گریه مادرم را در کوچه شنیدم.»

هانیه ناگهان ساکت می شود. شانه هایش تکان می خورد. دودستش را گوشه چشمانش مانع سرازیر شدن اشک هایش کرده است؛ می گوید: بابا حاجت ۴۳ سال بیشتر نداشت. راننده اتوبوس شرکت واحد بود. آن شب با پای خودش از خانه بیرون رفت اما به سر کوچه نرسیده تمام کرده بود. آن تحقیق قلب و عروق که پدرم برایم انجام داد. آخرین یادگاری او بود که آن رانگه داشته ام.

مرگ ناگهانی پدر، هانیه را داشت زمین گیر می کرد. او تکیه گاه زندگی اش را از دست داده بود؛ پدری که مهم ترین مشوقش بود و قبل و بعد از هر مسابقه، آن قدر به هانیه پرو بال می داد که او جز به بُرد به چیز دیگری فکر نمی کرد. بعد از دو سال که به خاطر درس و نگرانی های مادرش بابت آسیب دیدگی، از میدان



مبارزه فاصله گرفته بود، بالاخره با مشورت خانواده تصمیم گرفت به محیط ورزشی برگردد تا شاید کمی از آلام رنج فقدان پدر کاسته شود. مربی و هم باشگاهی هایش حواسشان به هانیه بود که توی فکر نرود. انگیزه هایش به تدریج قوت گرفت و دوباره پایش به مسابقات باز شد و مدال هارایی پس از دیگری به و پیرینش اضافه می کرد. از زمانی که هانیه کاراته را زیر نظر مربی اش، خانم حسینی شروع کرد، چهارده سال می گذرد و او همچنان به شاگردی خانم مربی با افتخار ادامه داده است و از او به عنوان یکی از آدم های تأثیرگذار در موفقیت و حال خوبش یاد می کند.

رتبه دورقمی کنکور، مزد تلاش و اراده

سال ۹۹، زمان اعلام نتایج کنکور سراسری رسید. رتبه هانیه دورقمی شده بود. او مُزد تلاش و اراده اش را گرفته بود. با رتبه ۸۲ می توانست سراز دانشگاه تهران در بیاید اما دل مادرش رضا نبود. می گفت اگر در همین مشهد درسش را ادامه دهد، می تواند زمان فراغتش وارد حیطه مربیگری هم بشود.

در نهایت قرعه به نام دانشگاه الزهراء (س) مشهد افتاد. هانیه اکنون فارغ التحصیل کارشناسی علوم ورزشی دانشگاه الزهراء (س) است. او با داشتن سه مدرک مربیگری کاراته، آمادگی جسمانی و ورزش کودکان در چند باشگاه ورزشی فعالیت دارد و در مدرسه

تجربه معلمی در مدرسه

فصل جدید زندگی هانیه از زمانی کلید خورد که مادرش اتفاقی با مدیر یک مدرسه در محدوده سیدی آشنا شد و از رزومه و اراده دخترش با او گفت. سمانه برومند هم با دنیایی از تجربه، هانیه را دعوت کرد که برای تدریس به مدرسه اش برود. او یکی از حامیان جدی هانیه در چهار سال گذشته بوده است.

خودش از خانم برومند به عنوان مادر معنوی اش یاد می کند که در روزگار سخت از دست دادن پدرش، انگیزه هایش را تقویت و فرصت معلمی را برایش فراهم کرد؛ «اولین شاگردانم، دختر خانم برومند و خواهرم هستی بودند که به دلیل شیوع کرونا به صورت خصوصی با آن ها تمرین می کردم. در اولین تجربه به مقام سوم مسابقات استانی کاراته سبک آزاد دست یافتند. احساس غیرقابل وصفی از موفقیتشان داشتم. یاد حرف مربی ام افتادم که همیشه می گفت تا مربی نشوید، حس یک مربی را درک نمی کنید.» هانیه می گوید: وقتی در جایگاه مربی تماشاگر مبارزه شاگردانت هستی، انگار استرست بیشتر از زمانی است که خودت مبارزه می کنی؛ هم آرزوی قهرمانی شان را داری، هم با همه وجود نگران سلامتی شان هستی و این حالت، بغض عجیبی را هنگام مسابقات به جان مربی هامی اندازد. او حالا چهار سال است که هم در کسوت مربی در مسابقات شرکت می کند و هم «قایتر» است، یعنی خودش هم در همان مسابقات، مبارزه می کند. در این مدت، سه نفر از شاگردان هانیه، مقام آسیایی و دو نفرشان هم در مسابقات بین المللی مدال کسب کرده اند.

دوبار برای مسابقات جهانی انتخاب شدم اما...

اسفند سال ۱۴۰۲، حریف هانیه در بازی اول مسابقات قهرمان قهرمانان در تهران، قهرمان قبلی قهرمانان بود که مبارزه شان سه دقیقه طول کشید. این در حالی بود که همان ۱۰ ثانیه ابتدای بازی زانویش دچار آسیب دیدگی جدی شده بود؛ «حس می کردم تمام رگ های پایم کش می آید. درد بدی داشتم اما حرف های مربی ام در گوشم زنگ می زد که می گفت وقتی وارد میدان مبارزه می شوی، خوب مبارزه کنی و اگر هم قرار باشد باخت بدهی، باخت قشنگی بدهی! هنگام بازگشت به مشهد مرا با ویلچر به راه آهن آوردند و تا رسیدیم، پایم را گچ گرفتند.» او تیرماه ۱۴۰۲ و ۱۴۰۳ در مسابقات انتخابی تیم ملی کاراته مقام آورد و برای حضور در مسابقات جهانی هلند و ارمنستان انتخاب شد اما متأسفانه به دلیل نداشتن اسپانسر از شرکت در این مسابقات جاماند.

شهید برومند نیز معلم ورزش است.

از دواج درست، سکویی برای پرتاب

هجده ساله بود که هم زمان با قبولی در دانشگاه به عقد پسر عمویش که هم بازی دوران کودکی اش بود، درآمد. می گوید: در زمان حیات پدرم، خانواده عمویم درباره من و محمد صحبت کرده بودند اما پدرم به دلیل کم سن و سال بودن من زیر بار نرفته بود. سه ماه بعد از فوت پدر هانیه، عمویش دوباره پایش گذاشت و موضوع را مطرح کرد. ارتباط بیشتر محمد و هانیه از سال دهم تحصیل او شروع شد. محمد تازه دانشجوی عمران شده بود و حالات و شرایط روحی سختی که هانیه در آن گرفتار شده بود، می توانست نقش مهمی ایفا کند. همین هم شد. بعد از دو سال افت تحصیلی قابل توجه، هانیه با دلگرمی هایی که محمد می داد، دوباره به روزهای اوج خودش بازگشت و با معدل خوب پایه دوازدهم راه پایان برد. هانیه غلامی با تجربه این چند سال زندگی متأهلی معتقد است ازدواج خوب نه تنها مانع پیشرفت آدم نمی شود، بلکه می تواند حتی سکوی پرتاب فرد به سوی آینده ای روشن شود.

● ○ مبارزه سخت با دخترخاله

در یکی از مسابقات بعد از سه بازی خیلی سخت با کمر بند زرد، من و دخترخاله ام ملیکا در فینال به هم خوردیم. اولین مسابقه ای بود که مادرم، مادر ملیکا، یک خاله دیگر من و مادر بزرگم و... در سالن قسمت تماشاگران حضور داشتند. حس عجیبی بود مبارزه با حریفی که خیلی دوستش داری و خارج از گود مسابقه، حاضر نیستی یک خال روی صورتش بیفتد. اما این را خوب می دانستم که مبارزه، مبارزه است و برگ برنده با کسی است که برنده میدان باشد. یا باید مبارزه می کردم یا انصراف می دادم. مسابقه شروع شد. ملیکا از همان ابتدا صد خودش را گذاشت و حتی اولین امتیاز را او گرفت.

از آن لحظه به بعد، من هم جدی تر رقابت کردم. آن مسابقه را بردم اما بُردی که خیلی دل چسب نبود. حتی در بخش تماشاگران هم وضعیت بهتر از این نبود. مادر بزرگم نمی دانست از بُرد من خوشحال باشد یا از باخت ملیکا ناراحت! در مسابقات کشوری نجات هم من و ملیکا با هم در یک جدول افتادیم. خوبی آن مسابقه این بود که بازی اول را ملیکا به حریف دیگری واگذار کرد و سوم شد. من اما به فینال رسیدم و مدال نقره گرفتم.



“ هانیه در این سال ها ۵۷ مدال رنکارنگ از مسابقات استانی، کشوری، آسیایی و بین المللی به دست آورده است. بزرگ ترین آرزوی ورزشی این دختر پرتلاش و بااراده این است که در مسابقات کشوری پیش رو که قرار است در تهران برگزار شود، بار دیگر موفق به کسب مقام اول تا سوم شود تا سهمیه حضور در مسابقات جهانی عربستان سعودی را کسب کند. او می گوید: امیدوارم این بار تجربه مسابقات جهانی را به دلیل مسائل مالی از دست ندهم.